

# سرنوشت بېرک کارمل



ولادیمیر سنیگیریف

برگردان از متن روسی:

ماستر علوم سیاسی ع . ق . فضلی

سرنوشت بېرک کارمل

Снегирев Владимир

باری، اواخر عصر روز ۲۷ دسامبر، مردم افغانستان دریافتند که از این پس آنها یک رهبر جدید به نام ببرک کارمل دارند. و با توجه به اینکه این مرد با غرش تانکهای شوروی که وارد کابل می شوند به قدرت رسید، نام رهبر جدید را در غرب معمولاً در ترکیب توهین آمیز با پیشوند «دست نشانده کرملین» بکار می بردند.

آیا او واقعاً دست نشانده مسکو بود؟ و اگر چنین است، پس چرا او را انتخاب کردند؟ پاسخ این سؤالها مبهم است.

## زنده گی نامه ببرک کارمل:

در سال ۱۹۲۹ تولد شده است. پدرش - پشتون از قبیله ی ملا خیل و مادرش تاجیک است. او روان، پشتو، دری را می داند، آلمانی و انگلیسی صحبت می کند. پدر وی مردی با نفوذ در بالا ترین محافل نظامی افغانستان بود: وی فرماندهی فرقه و قول اردو را بر عهده داشت و با رتبه دگر جنرالی بازنشسته شد. در سال ۱۹۵۰، ببرک کارمل از فعالان اتحادیه محصلین پوهنتون کابل بود. سه بار به جرم فعالیت های انقلابی محکوم شد. بیش از چهار سال در زندان به سر برد. در سال ۱۹۵۶، با وثیقه از زندان آزاد شد و در وزارت پلان آغاز به کار کرد. بلافاصله پس از تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان، او معاون اول منشی عمومی کمیته مرکزی حزب و پس از وحدت حزب یکی از سه منشی کمیته مرکزی حزب شد. در نیمه دوم دهه ۶۰، وی مقالات زیادی را در جریده «پرچم» منتشر کرد که مغایر با تئوری «انقلاب خلقی» تره کی بود و به ویژه، تأکید می کرد که افغانستان در آستانه انقلاب ملی دموکراتیک قرار دارد نه پرولتری. هشت سال عضو پارلمان بود. در سال ۱۹۷۸ به عنوان سفیر در چکوسلواکی اعزام شد. او دو پسر و دو دختر دارد.

کارمل تقریباً یک سال و نیم را در مهاجرت اجباری گذراند. در ماههای آخر پیش از بازگشت وی، او بدون هیچ دلیلی از ترس انتقام امین در واقع در حالت نیمه مخفی زندگی می کرد. و در دسامبر سال ۷۹، زمان او فرا رسید: او دوباره به کشورش بازگشت و بالاترین پست ها در حزب و دولت را احراز کرد.

با این حال، برای این وضعیت، سردرگمی طبیعی به وجود می آید. اول اینکه، ببرک کارمل چگونه از چکسلواکی به کابل رسید؟ و دوم، چه کسی و چه زمانی وی را به عنوان منشی عمومی انتخاب کرد؟

یک بار فرصتی برای پرسیدن این سوالها از خود کارمل برایم میسر شد.

- او به وضوح با تردید پرسید:

- اما آیا زمان آن رسیده است که گفت و گوهای صریح و روشن درباره چنین موضوعی پیچیده انجام شود؟

سراسیمگی او قابل درک بود. در صورت داشتن چنین فرصتی، بیرک کارمل به زودی قادر نخواهد بود تمام واقعیت ها را درباره وقایعی که او در آن شرکت کرده و گروگان شده بود، بازگو کند. و در عین حال . . . دروغ های زیاد، تحریف ها، نادرستی ها و حدس و گمان های بسیار زیادی در مورد افغانستان وجود دارد . . . آیا این دلیلی در نهایت برای روشن شدن و برطرف کردن غبار نیست؟

به نظر می رسد که برای مصاحبه کننده ما آخرین استدلال قانع کننده به نظر می رسد.

او پس از کمی تعمق، گفت: «حقیقت بسیار تلخ است.» «برای پاسخ به شما، من باید از دور شروع کنم.»

ما حزبی داشتیم که بیست و پنج سال پیش ایجاد شده بود. تره کی را منشی اول و من را منشی دوم آن انتخاب کردند. در آن زمان بیروی سیاسی هنوز وجود نداشت و کمیته مرکزی متشکل از هفت عضو و چهار نامزد بود.

سپس در مورد مسائل سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی با تره کی موافق نبودم. او معتقد بود که برنامه نزدیک ما باید انقلاب خلقی دموکراتیک را، با تمام شرایطی که ناشی از این نظریه است، تا دیکتاتوری پرولتاریا در نظر گیرد. من مخالف آن بودم و اعتقاد داشتم که ما فقط در آغاز جنبش ملی دموکراتیک هستیم. تره کی می خواست به یکباره از همه مراحل به سوسیالیسم پرش کند.

نمونه دیگر، من مخالف امین بودم و برعکس تره کی از هر طریق ممکن موجب ارتقاء او به بالا می شد.

دهسال اختلافات ما ادامه داشت. سرانجام، ۸-۹ ماه قبل از انقلاب اپریل، ما، بدون مشارکت اتحاد جماهیر شوروی، به وحدت رسیدیم که معلوم شد شکننده است. سپس انقلاب . . . پس از تره کی، من دوباره نفر دوم در تمام بالا ترین پُست ها- در حزب، دولت و حکومت هستم.

حال به من بگوئید، منطقاً، پس از قتل تره کی، حزب باید توجه خود را به چه کسی جلب کند؟ حزب چه کسی را می توانست به مقام رهبری فراخواند؟

مهم نیست که از چه راهی به کشور آمدم، این خواست و اراده حزب من بود. این هم پاسخ سؤال شما خواهد بود.

- و با این حال، بازگشت شما از لحاظ فنی چگونه محقق شد؟
- البته من نمیتوانستم از طریق پاکستان یا ایران عبور کنم. تنها یک راه باقی مانده بود- از طریق مسکو و تاشکند. اینکه چگونه پرواز کردم و با چه وسیله ای آمدم- این جزئیاتی است که نمیخواهم به آنها بپردازم. فقط می توانم بگویم که تا آخرین روزها هیچ تماسی با شهروندان شوروی نداشتم.
- و چه کسی تصمیم گرفت امین را از بین ببرد؟
- مشخص بود که امین باید برود و حزب باید زنده بماند. اولی با دومی مطابقت نمیکرد. ما، هم نیروهای سالم در ح.د.خ.ا. و هم رفقای شوروی، همزمان به این تصمیم نزدیک شدیم.
- به کدام تصمیمی: امین را از نظر سیاسی از بین ببرید یا او را از نظر جسمی نابود کنید؟
- مستبد از سر راه برداشته شود و استبداد، که هزاران افغان از آن آسیب دیده است، از بین برده شود.
- می خواهم دوباره و دوباره تکرار کنم: من تا آخرین روزهای قبل از بازگشت به افغانستان با شوروی ها هیچ تماسی نداشتم. من نیروهای شما را به افغانستان دعوت نکرده ام. امکان دارد آنها از طرف آن چهار وزیر- گلاب زوی و دیگران که از سرکوب ها و سخت گیری های (امین م.)- در اتحاد جماهیر شوروی پنهان شده بودند، دعوت شده باشند؟ . . . من خود زمانی که برخی از نیروهای شوروی در آنجا بودند به افغانستان آمدم. مرا در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند.
- سوال دیگری که نمیتوان پرسید، گرچه شاید این برای شما بی ادبانه به نظر برسد. بلافاصله پس از قتل امین، از طریق رادیو، شما را منشی عمومی اعلام کردند. در صورتی که نی پلینوم بود و نی کنگره، چگونه توانستند شما را انتخاب کنند؟
- هنگامی که قوانین و مقررات دیگر لازم الاجرا شدند، یک وضعیت کاملاً ویژه به وجود آمد. جلساتی با رفقای داشتم که قبلاً هسته ی اصلی حزب را تشکیل می دادند و در دوران امین در حالت اختفا بسر می بردند. در طی این جلسات تأیید شد که من باید در راس حزب باشم. در واقع، بلافاصله پس از مرگ تره کی، این مسئله برای طرفداران من خیلی زود روشن شد.

\* **تابییف فیکرات احمد جانویچ:** من برای اولین بار ببرک کارمل را در آغاز سال ۱۹۸۰ دیدم. در آن زمان، مردم افغانستان هنوز تصمیم نگرفته بودند که اقامتگاه رهبر جدید در کجا باشد، بنابراین کارمل من را در یک عمارت ساده شورای وزیران پذیرفت. در آن زمان، وی خود ابراز تمایل کرد که با سفیر شوروی آشنا شود.



از چپ به راست: فیکرات احمد جانویچ تابییف، سفیر اتحاد جماهیر شوروی در جمهوری دموکراتیک افغانستان، ببرک کارمل، رییس جمهور ج.د.ا. و بایکوف رئیس شعبه آژانس خبرگزاری تاس

البته پیش از ملاقات سعی کردم درباره رهبر افغانستان معلومات حاصل کنم: چگونه شخصیتی است و برای چه مشهور است؟ ما در سفارتخانه ما منشی کمیته حزبی داشتیم، او مدت زیادی در کابل کار می کرد و مردم را می شناخت و بنا بر این به من گفت که ببرک کارمل عضو سابقه دار حزب است و در گذشته عضو پارلمان بود. رفیق ما هشدار داد: «اما به طور طبیعی شما او را دوست نخواهید داشت.» «چرا؟» - «خواهید دید . . .»

به نظر می رسد، بعد از چندی فهمیدم منظورش چه بود. ما افراد کاملاً متفاوت هستیم. رفیق کارمل شخصیت خوبی است، اما او باز نیست و همیشه صادق نیست. او یک بار به من گفت: «شما رفیق سفیر، از من آزرده نشوید. افغان پس از نهار هوشمند می باشد. من فوراً با شما موافق نمیشوم، اما، پس از تأمل، همیشه به حقانیت شما اعتراف می کنم. و اگر من اشتباه کنم، شما با من تعارف نکنید، در شرایط انقلاب ما نباید اشتباه کنیم.»

ببرک کارمل از سلامتی بسیار خوب و ظرفیت کاری بالایی برخوردار نبود.

اما بر می‌گردم به ملاقات اول . . .

طوری که در اینجا معمول است، ما همدیگر را در آغوش گرفتیم. من به خاطر انتخاب وی به پستهای عالی تبریک گفتیم. یک گفت و گوی کاملاً تشریفاتی انجام شد.

سپس اقامت گزید، محل اقامت را مرتب کرد (همان کاخ ارگ) و یک هفته بعد به کار خود آغاز کرد.

به چقدر زمان نیاز داشتم تا از وضعیت آگاه شوم؟ نه کمتر از دو سال، بلی، به دو سال هر روز، هر ساعت و هر دقیقه کار. زیاد مطالعه می‌کردم (از جمله اسناد موجود در بایگانی‌های سلطنتی). با افراد مختلف ملاقات می‌کردم: با نمایندگان روشنفکران افغانستان، بزرگان قبایل، شخصیت‌های مذهبی، بازرگانان و نظامیان. افغان‌ها دیدند که من به تاریخ کشورشان و آداب و رسوم آن علاقه‌ای صمیمانه و نیک خواهانه از خود نشان می‌دهم، مشتاقانه به سمت من آمدند.

اما اینک علم ما نتوانست هیچ‌گونه کمکی کند. همچنین هیچ اثری وجود ندارد که افغانستان را با تمام پیچیدگی عواملی که زندگی این کشور شگفت‌انگیز را تعریف می‌کنند، نشان می‌داد.

با درک زندگی واقعی، تعادل و احتیاط به وجود آمد. در سال‌های اول، ممکن است من خیلی خشن بوده باشم، به خصوص وقتی که حرف بر سر اختلافات درون حزبی در حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. بدون اینکه وارد جزئیات شوم، می‌گفتم: «جرات نکنید!»

بله، گاهی اوقات خشن عمل می‌کردم. به یاد دارم که در سال ۸۲ ببرک کارمل تصمیم گرفت چند وزیر برجسته را از سمت‌شان اخراج کند. مزدوریار نزد من آمد و گفت: «فقط شما می‌توانید ما را نجات دهید. اگر کارمل آخر این کار را انجام دهد، ما مجبور خواهیم شد اقدامات متقابل جدی را انجام دهیم.»

مشخص است که او به چه چیزی اشاره کرده است. نباید بازهم خون‌ریزی می‌شد، لازم بود فوراً عمل کنیم. در غیر این صورت آنها دوباره هیزم می‌شکستند. شب نزد رفیق کارمل می‌روم و بدون تعارف اضافی از او می‌پرسم:

- «چه اتفاقی افتاده است؟»

او به دور نگاه می کند و می گوید:

- «هیچی».

- «اما در اینجا ما اطلاعاتی داریم . . . آیا آنها با واقعیت مطابقت دارند؟»

- «بله».

- «این کار را نکنید».

البته، من همزمان تصریح کردم که ما دوست نداریم در امور داخلی شما دخالت کنیم رفیق کارمل، خدا نکند، ولی به هر حال، بهتر است شما خوب فکر کنید. او به من گفت: «شما بیهوده از آنها محافظت می کنید». - من قاطعانه جواب می‌دهم - «رفیق کارمل، به خاطر وحدت حزب، به خاطر دوستی ما، به من گوش دهید».

و چنین چیزی نیز اتفاق افتاده بود. میدانم، به خصوص در سالهای اول، ببرک کارمل از من رنجیده بود. ولی چه کار باید کرد . . .

**ببرک کارمل:** زمانیکه در راس رهبری کشور قرار گرفتم، هشتاد درصد از انرژی خود را صرف مبارزه با مقام های رسمی شوروی کردم. من برخورد محترمانه را نسبت به خودم تقاضا می کردم. سفیر تابییف گاهی اوقات با لحنی نامناسب با من صحبت می کرد، اغلب اوقات توصیه نمی کرد، بلکه دستور میداد. من به او اعتراض کردم: «شما باید طبق روال بین المللی از طریق وزارت امور خارجه با من ارتباط برقرار کنید. به خودتان چه اجازه می دهید؟ . . .»

و مشاوران شما در بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان چه دستاورد داشتند! آنها در کشور ما مسائل را خراب کردند، سپس وقتی به شوروی بازگشتند به از بین بردن حزب خود شان ادامه دادند. مشاوران شما در همه جا بودند. بدون موافقت آنها، هیچ انتصابی برای یک مقام برجسته در کابل و ولایات صورت نگرفته است.

و اکنون جنرال وارنیکف مرا به خاطر همه چیز مقصر می شمارد. او ادعا می کند که این ببرک کارمل بود که فشار آورد و ارتش شوروی را به جنگ کشاند. بر من برچسب عوام فریب و فراکسیون باز را می زند. دروغ است! بله، من نمیتوانستم بدون مشاوران شما قدم بردارم! آنها در حزب، هم در دولت و هم در قوای مسلح دیکته می کردند چه کار باید بکنند.

- اجازه دهید یک سوال. در محل اقامت شما فقط امنیت بیرونی (خارج از حصار) متشکل از نگهبانان گارد ملی بود. در محوطه مجتمع کاخ، چتر بازان شوروی وجود داشتند و خود این محل ها تحت کنترل محافظان ویژه KGB بودند. آیا این شما را، رهبر یک کشور مستقل را، ناراحت نمیکرد؟

- من بارها از این بابت خشمگین شده ام. من ده بار استعفا داده ام. بدبختی اینجا است که من، همان طور که شما می گوئید، رهبر یک «دولت مستقل» نبودم. این یک کشور اشغالی بود. در حقیقت شما آنرا اداره می کردید.

و. سنیگیریف: برای من اتفاق افتاده چندین بار با ببرک کارمل ملاقات و برای مدت طولانی گفت و گو کنم. من او را به عنوان یک شخص باهوش و نرم که یک کمی به خود مطمئن نبود، درک می کردم. گاهی اوقات هم چنین احساسی داشتم گویی او در نقش یک رهبر، راحت نیست، انگار که دریشی شخص دیگری را پوشیده است. اگرچه از نظر ظاهری چنین چیزی تقریباً به هیچ وجه آشکار نبود. در اینجا موضوع بیشتر مربوط به درک شهودی است.

اولین ملاقات ما، مربوط به شرایطی است، که خاطره آن هنوز هم مرا به لرز می اندازد. ماجرا چنین بود:

به تاریخ ۲۶ اپریل ۱۹۸۱، ببرک کارمل جمعی از مشاوران جوان و منشی کمیته مرکزی کمسومول، ویکتور میشین را که برای جشن انقلاب اپریل آمده بودند، به گفت و گو نزد خود دعوت کرد. تا ساعت تعیین شده، در طبقه اول اقامتگاه در کاخ ارگ جمع شدیم. سپس با همراهی یک نگهبان از اداره نهم KGB که من می شناختم، از پله های عریض شروع به بالا رفتن کردیم. و ناگهان من با وحشت به یاد آوردم که برخلاف دستورالعمل، فراموش کردم اسلحه خود را برای نگه داری تسلیم کنم. اسلحه، در جای معمول خود که در پشت کمر بند پطلونم محکم بود، نزد من باقی ماند. ژاکت اسلحه را به خوبی پوشانده بود و فقط با لمس می شد آن را تشخیص داد.

عجب اتفاقی! آب و عرق شدم. تا آستانه سالن، جایی که رئیس دولت ما را ملاقات میکند، تنها چند قدم مانده است، و اینجا مهمان مسلح است. خدا را شکر، نگهبان قبلاً با من در سفارت ملاقات کرده بود، ما حتی به یکدیگر سلام کرده بودیم. خوب، اگر سایر نگهبانان ناآشنا متوجه شوند، چه می شود؟ آخر می توانند جابجا به ضرب گلوله بکشند. آنها افرادی سخت گیری هستند و دستورالعمل های مناسب دارند.



من به نگهبان گفتم: «چکار کنم؟ اسلحه دارم و فراموش کردم آنرا تسلیم کنم. . .» و ما در حال ورود به سالن هستیم و درست در ورودی ببرک کارمل ما را استقبال می کند. روی صورت محافظ هیچ ماهیچه ای تکان نمیخورد. - او بدون چرخاندن سرش، دندانهایش را گاز گرفت و زیر لب گفت: «آرام باش! - تکان نخور. وانمود کن که اینگونه است. سپس آنرا حل می کنیم».

ببرک کارمل همه ی ما را صمیمانه پذیرفت: او هر کدام را در آغوش گرفت و بوسید. ما پشت یک میز دراز در سمت راست سالن نشستیم، کارمل با اشاره دست از ما دعوت کرد تا از چایینک های کوچک برایمان چای بریزیم، طوری که به نظر آمد، او با لبخندی مطیع و غمناک گفت:

- شما در کشوری هستید که مهمان نوازی واقعی مشخصه ی آن است.

. . . خاکستر دانی ها را آوردند و روی میز گذاشتند، اما هیچ کس جرأت نکرد سگرت بکشد، زیرا نگهبان پیش از جلسه هشدار داد: ببرک کارمل در تلاش است سگرت را ترک کند. (با این حال آینده نشان داد که این تلاشها ناموفق تمام شدند.)

سپس رهبر افغانستان کوتاه اما پرنرژی سخنرانی کرد که من در دفتر خاطرات خود نوشتم. وی گفت که نسل جوان افغانستان باید با آموزه های مارکسیسم - لنینیسم هدایت شوند - مخصوصاً این آموزه ها مسیر را برای آینده تعیین می کند. از طرف دیگر، کارمل گفت، آینده افغانستان و جوانان افغانستان کاملاً وابسته به اتحاد جماهیر شوروی است. ما اکنون کلمه «کومسومول» را بزبان نمیآوریم، اما در اینجا، در میان این حضار، من تأیید می کنم که اعضای کومسومول افغانی ما مشعل انقلاب را حمل می کنند.

با استفاده از وقفه، توضیح دادم که نماینده روزنامه محبوب شوروی «کامسومولسکایا پراودا» در کابل هستم و از رفیق کارمل خواهش می کنم مصاحبه ای با این روزنامه انجام دهد. او بدون تردید سؤالات از پیش چاپ شده را از من گرفت و گفت که با تهیه جواب برای آنها، او دوباره با من دیدار خواهد کرد.

سپس گفت و گوی بین رهبر افغانستان و منشی کامسومول ما انجام شد، که یک بخشی مشخص آن را من ارائه می کنم.

**کارمل:** می‌خواهم بپرسم که آیا سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان در مسیر صحیح قرار دارد؟ آیا سازمان به جایی به سمت دیگر انحراف کرده است؟ ما باید یک رویکرد انتقادی داشته باشیم. ما نباید به همدیگر مان تملق کنیم که همه چیز خیلی خوب است.

**میشین:** حزب به ما می‌آموزد که صادق باشیم. ما احساس کردیم که سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان واقعاً یک سازمان جوانان مارکسیستی-لنینیستی است. به نظر من، تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این سازمان در راه درست پیش خواهد رفت.

**کارمل:** آیا شما احساس کرده‌اید که همراه با پرورش مارکسیستی - لنینیستی، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان به اعضای خود عشق به اتحاد شوروی را القاء می‌کند؟

**میشین:** بله، ما احساس می‌کنیم که سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان تلاش می‌کند تا هم میهن پرستان و هم انترناسیونالیست‌ها را پرورش دهد.

**کارمل:** و جهات منفی آن؟

**میشین:** رفیق بیرک کارمل، وقت کم بود تا متوجه آنها میشدیم. خوش ما آمد که با وجود مشکلات و دشواری‌ها، اعضای سازمان تلاش می‌کنند تا سازمان خود را گسترده‌تر و گسترده‌تر کنند.

**کارمل:** صفوف حزب باید ۸۰ درصد از سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان تقویت شود. حتی بیش از ۸۰ درصد. من همچنین می‌خواهم در مورد یک نکته مهم بگویم، که هم برای دستیاران شوروی ما و هم برای رهبری سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان مهم است. این نکته شامل این واقعیت است که پیشکسوتان و جوانان باید از تجربه بزرگان استفاده کنند، و رفقای بزرگ باید از هر نظر بی‌عیب و نقص باشند. رفتار توهین‌آمیز نکنید، به آداب و رسوم محلی و مذهب و مبانی ملی توهین نکنید. به خانواده‌ها و والدین خود احترام کنید.

ما در این زمینه تجربه تلخی داریم.

در کنار قهرمانی و شجاعت، باید اخلاق هم باشد. اخلاق درک و استفاده از دانش انقلابی. پیش‌آهنگان و اعضای سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان باید در همه چیز نمونه باشند. بیایید ماتروفس را به یاد بیاوریم - اینست کسی که جوانان شوروی از او فرا گرفته‌اند.

. . . گفت و گو، برای جلسات بین رهبران افغانستان و شوروی در همه سطوح، به اندازه کافی معمولی می باشد. عباراتی مانند «مارکسیسم-لنینیسم»، «تجربه شوروی»، «یادگیری از دوستان شوروی» و «کمونیست واقعی بودن» در این گفت و گو ها دائماً به نظر می رسیدند، گویی که نمایندگان دو کشور کاملاً متمایز ملاقات نکرده بلکه افرادی از جمهوری های همجوار شوروی ملاقات کرده اند. همینطور بود.

. . . و داستان اسلحه برای من بدون پیامد تمام شد.

در کابل، سه یا چهار بار دیگر برایم اتفاق افتاد که با بیرک کارمل صحبت کنم و هر بار این اتفاق در پشت دیوار های ضخیم اقامتگاه او رخ می داد. در آن سال ها، او بندرت از کاخ محافظت شده ارگ خارج می شد و محافظان شوروی همیشه در نزدیکی او قرار داشتند.

ما چند سال بعد دوباره در یک مکان نسبتاً غیر منتظره یکدیگر را دیدیم. در یک کلبه ی تابستانی در نزدیکی مسکو، جایی که کارمل پس از برکناری اش در سال ۱۹۸۶ از تمام بالاترین پست های حزبی و دولتی زندگی می کرد.

وقتی او را دیدم که در زیر شاخ و برگ های درخت های کاج راه می رود به طور غیرارادی گفتم، "سلام علیکم رفیق کارمل".

او بلافاصله قدم به جلو گذاشت، ما دست های یکدیگر را فشردیم و طبق معمول سه بار همدیگر را در آغوش گرفتیم. کارمل دریشی و یک ژاکت سبک به تن داشت. با وجود تغییر در موقعیت او، او همچنان قد و قامت افتخارآمیز سابق خود را که مناسب شخص اول بود، حفظ کرده بود. اما در رفتارهای او، برتری ای که فقط یک شخص بسیار مهم از عهده آن می برآید، دیگر قابل مشاهده نبود. با نگاهی نزدیکتر می توان متوجه غم و اندوه در چشمان او شد.

**کارمل تنها نبود:** یک جوان بزرگ افغان در همان نزدیکی قدم می زد، همانطور که بعداً معلوم شد، شوهر دخترش بود، و کمی دورتر مردی با چهره ای تاریک، همینکه ما به صحبت کردن شروع کردیم، وابستگی حرفه ای اش آشکار شد: او نزدیکتر شد و گردنش را دراز کرد و شروع به گوش دادن به هر کلمه ای ما کرد.

- با اشاره به شخص کنجکاو، گفتم: «من نمی فهمم، رفیق کارمل، آیا او از شما محافظت می کند یا شما در بازداشت او هستید؟»

- منشی عمومی پیشین (ببرک کارمل م.) با ناراحتی لبخند زد: "من خودم هم نمی فهمم. فقط او یک قدم هم از من دور نیست."

- من به سمت «مأمور مخفی» رو کردم و پرسیدم: «خوب، اگر من دوست قدیمی خود را برای نوشیدن یک پیاله چای به خانه خود دعوت کنم؟».

- با قیافه عبوس رو گرداند و به تندى جواب داد: «فقط با من».

ببرک کارمل ناتوان . . . در میهن خود، توسط مشاوران و ژنرال های ما گروگان گرفته شده بود، و حتی در تبعید نیز نمیتواند از مواظبت آزار دهنده رهایی یابد.

اینبار شماره های تلفن های ما را رد و بدل کردیم، در باره ملاقات های جدید توافق کردیم. و این ملاقات ها در کلبه ای بود که کارمل در آن زندگی می کرد. بخش های از گفت و گو های انجام شده در زمستان و تابستان سال ۱۹۹۰ در کتاب ما گنجانده شده است. چرا آنها اینقدر گیرا هستند؟ خود کارمل در این باره خواهش کرد: او معتقد است که برای افشای همه ی آنچه اتفاق افتاده است، هنوز زمان آن فرا نرسیده است.

اما آیا آنچه که منشی عمومی برکنار شده زیر زمزمه برگ های درختان کاج گفت با واقعیت مطابقت دارد؟ وی ارزیابی شخصی خود را از وقایع گذشته ابراز کرد. حق خوانندگان این است که آن را بپذیرند یا به آن شک کنند.

منبع اصلی به زبان روسی:

<https://military.wikireading.ru/53723>



ماستر علوم سیاسی ع . ق . فضلی

13-12-2019

[helmand100@hotmail.com](mailto:helmand100@hotmail.com)



\* تابییف فیکرات احمد جانویچ از دسامبر ۱۹۷۹ تا جون ۱۹۸۶- سفیر فوق العاده و با صلاحیت اتحاد جماهیر شوروی در جمهوری دموکراتیک افغانستان بود.

او در ۴ مارچ ۱۹۲۸ در خانواده ای بزرگ دهقان و مسلمان تاتاری متولد و در ۳ جون ۲۰۱۵ وفات کرد و به تاریخ ۵ جون ۲۰۱۵ در مسکو در بخش مسلمانان قبرستان دانیلوفسکی به خاک سپرده شد. (ع . ق . فضلی)